

سلام و احترامات خود را برای تک تک شما عزیزان تقدیم میدارم امید که جور و صحت مند باشید خوب هست که من یک چند کلمه از وضعیت خود برای شما اطلاع دهم.

من حالا در شهر دورتموند آلمان زندگی می کنم. برای ما یک خانه داده است. خدا را شکر که حالا ما راحت شده ایم. اول که در آلمان آمدیم یک مقدار سختی ها را دیدیم. چندین کمپ را تبدیل کردیم. به مدت یک ماه در کمپ مونشن گلاباخ بودیم که آنجا یک مقدار سختی ها را دیدیم تا اینکه پرونده ما ثبت شدند.

بعد ما را در شهر دیگر به نام وگبرگ منتقل کردند. مدت دو ماه در آن کمپ ماندیم.

بعد از آنجا به مرکز شهر دورتموند منتقل شدیم. در هایم مستقر شدیم، آنجا کمی راحت بودیم، برایمان پول می دادند و ما غذا در خانه آماده می کردیم. بعد از مدت دو ماه اقامت همین که برگه اقامت ما تمدید شد برای ما در همین شهر دورتموند یک خانه دادند. ما را هم در کورس آموزش زبان آلمانی ثبت نام کردند. به ما وعده دادند که کورس آموزش زبان را در نزدیکی خانه مان پیدا کنند. الان منتظر جواب هستیم. پرونده ما در جریان هست.

من اطلاع یافتم که شما باز هم دور هم جمع می شوید من را به یاد روز های جشن های قریه ریچه انداختید و آن روز های شیرین و خاطرات بیاد ماندنی که روز ها و شب ها دور هم جشن می گرفتیم. تشکر بسیار زیاد از مردمان قریه ریچه چی دوستان خوبی بودند. از ما با پیشانی باز استقبال کردند. در کوچه های باریک و پرپیچ و خمش با هر کسی بر می خوردیم سلام می دادند. پیر و جوان شان بسیار مهربان بودند. بسیار زیاد تشکر از استاد های مهربانی که داشتیم. برای ما بسیار زحمت می کشیدند.

می خواهم یک چند کلمه درباره کسی بگویم که شما هم خوب او را می شناسید. شخصی سرشار از مهربان و شفقت. به کودکان علاقه خاصی دارد. به کودکان انقدر علاقه مند است با اینکه مادر و پدر شان در خانه غذا می دادند ولی او باز هم یک آشپز برایشان گرفته بود. با دستان خودش به کودکان غذا می داد. اگر یکی از کودکان غذا نمی خورد نگران می شد و به مادر و پدر شان می گفت که به کودکان شان بگویند که غذا بخورند. با کودکان آنقدر انس گرفته بود، بچه ها هر وقتی او را می دیدند از دور می دویدند و دورش حلقه می زدند و گاهی از سر و کولش بالا و پایین می پریدند. و ایشان هم دست پرنوازش پدرانه بر سر و صورت هر یکی می کشید و نوازش می داد. کودک هرکودکی را می دیدی شاد و خرم بود.

من هم بسیار دلم برای این شخص خوب و مهربان تنگ شده. از خداوند آرزومندم که یک بار دیگر این فرد بزرگ را ملاقات نمایم من و تمام اعضای خانواده ام ایشان را بسیار زیاد دوست داریم. چون ایشان در یک شرایط دشوار زندگی مان واسطه شدند و ما را از پرتگاه سقوط نجات دادند بهتر بگویم از مرگ.

به نوعی زنده‌گی مان را مدیون ایشان هستیم اگر او و دوستانش ما را حمایت نمی کردند، من هم الان مثل میلیون ها زنان و دختران افغان در گرو و زندان طالبان بودیم. در آن صورت نه حق آزادی نه حق تحصیل و نه حق انتخاب کردن را داشتیم. نمی توانستیم حتی صدای خود را بلند کنیم و نه کسی فریاد ما را می شنوید که ما داریم می میریم و شما هم می بینید و می شنوید که همه زنان و دختران افغان مرده اند، در واقع مرده متحرک اند.

گروه طالبان مور در تار و پود جامعه موریانه کرده اند. از درون می خورند تا اینکه نیست و نابود شان کنند. هیچ گاه این مهربانی ها و لطف را فراموش نمی کنم. من این آزادی را مدیون شمایم. من امروز حق آزادی، تحصیل و کار را مدیون ایشان و دوستانش هستم. آن شخص مهربان با قلب بزرگ کسی نیست جز میمو لوکانو و دوستانش که از ما هیچ چیز دریغ ننمودند. هر چیز را که نیاز داشتیم و خواستیم با تبسم و لبخند برای ما فراهم کردند. و ما تا آخر عمر مدیون ایشان و دوستان شان هستیم. از خداوند صحت مندی و جان جوری ایشان را خواهانم.

با احترام کوچک شما آیناز حیدری.

نوت

از نظیفه زن کاکای خود تقاضا می نمایم لطفا این متن را ترجمه کرده و به میمو لوکانو تقدیم نماید.